

ایران سنتی داریم، اما...

میزگردی با حضور دکتر باقر خرمشاد، دکتر سعیدرضا عاملی و هوشنگ ماهرویان

درد عالم خبرنگاری و مطبوعات برگزار می‌گردد از جمله مشکلات این حرفه است. به ویژه آن که قرار باشد پیرامون موضوعی چالش برانگیز و صدامت مناقشه‌انگیز، افرادی را با گرایش‌های گوناگون در کنار هم بنشانی. گذشته از شکردهای گوناگون متقاعد کردن افراد برای ایجاد دبالوگ مابین آن‌ها، تنظیم وقت مناسبی که همه بتوانند سر وقت حاضر شوند، کار بس طاقت‌فرسایی است. نظیر این دشواری‌ها، در میزگردی که اینک پیش‌شماری شماست رخ داد. به هر حال پس از متقاعد کردن افراد برای حضور در میزگرد و تنظیم وقت در ساعتی معین، درست یک روز پیش از انجام میزگرد، یکی از طرف‌های میزگرد اعلام کرد که در آن ساعت قادر به آمدن نیست و در ساعتی دیگر می‌تواند حضور یابد. لذا میزگردی که قرار بود با حضور سه تن یعنی دکتر باقر خرمشاد، دکتر سعیدرضا عاملی و هوشنگ ماهرویان برگزار شود، در آغاز شکل گفت‌وگو با یک تن را گرفت و آنگاه در ادامه با حضور دو تن دیگر تازه از میز مستطیلی به میز گرد رسیدیم!

این میزگرد با تلاش آقای علی عظیمی نژادان تهیه و تدوین شده است.

مناقشه اساسی قرار گیرد؟ به نظر من این تقسیم‌بندی کاملاً دقیق و درست نیست، بلکه به عبارتی می‌توان گفت که در حال حاضر خود مدرنیته هم از درون یک سنت، پدید آمده است و خود به یک سنت مبدل شده است، به طوری که حتی می‌توانیم از «سنت مدرنیته» نام ببریم. افزون بر آن، با اعتقاد به این که ما اکنون در عصر پسمادرن به سر می‌بریم، حتی باتوجه به همان تقسیم‌بندی، می‌شود علاوه بر تقسیم جوامع به دو دسته سنتی و مدرن از دسته سومی تحت عنوان پسمادرن نام ببریم. بنا به اعتقاد برخی، این جامعه پست‌مدرن از بسیاری جهات دارای تشابهاتی با جامعه سنتی است. گرچه نمی‌توان به طور قاطع و کامل ابراز کرد که پست‌مدرنیته بازگشت کامل به سنت‌ها و ارزش‌های سنتی است، ولی حداقل می‌توان گفت که در وضعیت پسمادرن، احیای بخش‌هایی از سنت و جامعه سنتی نهفته است. پس ملاحظه می‌شود که به راحتی نمی‌توان سنت و مدرنیته یا جوامع سنتی و مدرن را به عنوان دو امر متقابل و متضاد در مقابل یکدیگر قرار داد؛ چراکه این تقسیم‌بندی به جزئیات امور بی‌اعتناست و همه حقایق را در بر نمی‌گیرد.

به هر حال چنانکه می‌دانید وضعیت مدرن و مفهوم مدرنیته در یک جغرافیای خاص در برهه‌ای از تاریخ غرب به وقوع پیوست و تأملات این گونه تصور می‌شود که گذر از سنت به سوی مدرنیته اتفاق کاملاً مبارکی بوده و به همین دلیل از آن به «گذر از تاریکی به روشنائی» تعبیر می‌شود، یعنی هر آنچه که متعلق به سنت بوده، بی‌ارزش تلقی می‌شود و با نگاه صددرصد منفی به آن می‌نگریستند، و هر آنچه متعلق به مدرنیته محسوب می‌گشت سراسر مثبت در نظر گرفته می‌شد و بنابراین به همگان و همه جوامع توصیه می‌کردند که مسیر خطی همه جوامع می‌باید از سنت به مدرنیته باشد و مدرنیته گسست کاملی از سنت بوده که همگان باید این گسست را دیر یا زود صورت بدهند. در همین جا می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا اساساً می‌شود سنت را حذف نمود و با چنین نگاه یکسویه‌ای به آن نگریست؟ آیا بدون سنت اصلاً جامعه‌ای می‌تواند وجود داشته باشد؟ پاسخ من به این سؤال منفی است؛ یعنی اگر مادر تعریفمان سنت را یک امر جالفتاده و نهادینه‌شده‌ای در نظر بگیریم، که در دوره‌های مختلف تاریخی و در میان نسل‌های متفاوت جای می‌گیرد و منتقل می‌شود، به نظر می‌رسد که سنت عنصر لاینفک‌ای هر جامعه محسوب شود و بخشی از فرهنگ هر جامعه به حساب آید که زدودن آن نه ممکن و نه حتی مثبت خواهد بود. با توضیحی که قبلاً دادم این نکته مشهود می‌گردد که حتی مدرن‌ترین جوامع را هم بدون سنت نمی‌توان در نظر گرفت؛ یعنی اگر غیر از این باشد، به نظر می‌رسد که آن جامعه اصلاً وجود خارجی نخواهد داشت، چون سنت در واقع یک گذشته ابدی است، یعنی مانند خط سیری است که از زمان گذشته شروع می‌شود و تا ابد ادامه پیدا می‌کند.

پس با این تعریف سنت چیزی به حساب می‌آید که بدون آن توجیه حال امکانپذیر نخواهد بود یا به عبارت دیگر می‌توان گفت که سنت منبع مشروعیت حال و اکنون هر جامعه‌ای محسوب می‌شود.

خرمشاد: با این حساب آیا جامعه ایرانی از زمانی که برای نخستین بار با مفاهیم مدرن آشنایی پیدا کرد، تاکنون که مدت زیادی از این آشنایی می‌گذرد، تغییراتی در نحوه نگرشش، ارزش‌ها و رفتارها پیش حاصل شده است یا خیر؟ پس از ذکر ویژگی‌های خاص جامعه ایرانی خوب است به این نکته هم اشاره کنید.

خرمشاد: ببینید، اگر بخواهیم مطابق همان دید قدیمی (که براساس تقابل سنت و مدرنیته استوار است) بحث کنیم باید بگوییم، که به خصوص در دهه‌های اول پس از جنگ جهانی دوم که بحث‌های مربوط به سنت و مدرنیته در ایران به اوج می‌رسد، اگر شاخصه‌های مهم جوامع مدرن مانند تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی ابزاری، ساختارهای مدرن سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... را در نظر بگیریم قطعاً مطابق آن شاخصه‌ها، جامعه ایران یک جامعه مدرن به حساب نمی‌آید، ولی در عین حال رگه‌هایی برای پیش رفتن به جلو و حرکت شتابان به سمت مدرنیته در جامعه آن روز ایران ملاحظه می‌شود، اما آن اتفاق مهمی که بعدها در دنیای غرب به وقوع پیوست و در نتیجه جامعه ایران را هم تحت تأثیر قرار داد، ورود جامعه غربی به دنیای پسمادرن بود که متعاقب آن بسیاری از متفکران ایرانی هم بدان سمت میل می‌کنند، در صورتی که تا قبل از آن در همین ایران خودمان این گونه تصور می‌شد که تنها یک راه برای رسیدن به تمدن و پیشرفت وجود دارد و آن هم سنت‌ستیزی و سنت‌گریزی برای مدرن شدن و رستگاری

عکس: نادیه بصیر

ست. در صورتی که در مرحله بعدی، این تفکر در ذهن بسیاری از متفکران ایجاد شد که ترقی و پیشرفت آری، ولی سنت زدایی خیر. یعنی باتوجه به آن تجربیاتی که غربی‌ها در روند حرکت تاریخی‌شان در اواخر قرن بیستم کسب کردند و انتقادهای جدی و مهمی که بر مدرنیته وارد شد و متعاقب آن بسیاری از قصاص‌های مدرنیته هویدا شد، متفکران ما هم از این تفکرات بهره بردند. می‌توان گفت که پدیده انقلاب اسلامی ایران هم ز تلاقی این تفکرات جدید (وام گرفته از پسامدرن) به اضافه یکسری گفتارهای سنت‌گرای و بومی‌گرای ایجاد شد. همین تلاقی باعث شد که به نظر من این طرز تفکر بومی‌گرای بدتر بیشتری بگیرد و باعث رشد و شکوفایی آن بشود.

❖ یعنی می‌فرمایید تفکر غالب بر انقلاب اسلامی نتیجه تلاقی دو گفتمان پسامدرنیسم و بومی‌گرای بوده است؟

خرمشاد: حتی اگر دقیق‌تر بخواهم بگویم این گونه می‌شود که انقلاب اسلامی برآیندی از سه تفکر مدرن، سنتی (اغلب همان بومی‌گرای) و پست‌مدرن بوده است. یعنی ما در جریان فکری انقلاب هر سه مورد را می‌توانیم ملاحظه کنیم؛ مثلا اگر ملاحظه می‌کنید که فردی مانند میشل فوکو به عنوان یک فرد پست‌مدرن به انقلاب ایران نگاه مثبتی دارد، این به خاطر ملاحظه تجلیات سنت در انقلاب ایران نبود، بلکه او در این انقلاب تجلیاتی از نقد مدرنیته یا اتکا به مفاهیم پست‌مدرنی را که در ذهن داشت ملاحظه کرد. البته عده دیگری مانند بسیاری از روحانیون و اقدار سنتی جامعه (مانند بازاریان) در انقلاب اسلامی وارد شدند و افرادی هم مانند مرحوم دکتر شریعتی از دیدگاه تجددگرایی (مدرنیستی) به سمت انقلاب ایران کشیده شدند. البته امثال شریعتی به نوعی به دسته تجددگرای انتقادی وابسته بود، چراکه به همه لوازم تجدد باور نداشت.

❖ شما در این تبیین به مصادیق سنت‌گراها و متحدین در انقلاب ایران اشاره کردید، ولی در مورد تجلی تفکر پست‌مدرن، به نظر من نتوانستید مصادیق دقیقی بیاورید و فقط به تحلیل یک فرد وابسته به این تفکر (مانند فوکو) از انقلاب ایران اشاره کردید (با این توضیح که این فرد پس از مدت کوتاهی از آن دیدگاه مثبت نسبت به انقلاب دست کشید). آیا شما می‌توانید یک مصداق مشخص تفکر پست‌مدرنی در میان انقلابیون و متفکران آن زمان ایران ذکر کنید؟

خرمشاد: به نظر من رگه‌هایی از این تفکر حتما وجود داشت و شاید بتوان به عده‌ای از تجددگرایان مذهبی اشاره کرد که گرچه نسخه‌هایی که اکثری می‌پیچیدند ریشه‌هایی در سنت داشت، ولی در واقع سنتی نبودند و می‌توان گفت که بسیاری از آن‌ها در جست‌وجوی راه‌حلی برای ترمیم ضایعاتی بودند که مدرنیته ایجاد کرده بود. برای توضیح بیشتر باید بگویم که مدرنیته یکی از نقاط قوتش را غلبه بر سنت می‌دانست، همان امری که به قول ماکس وبر موجب «افسون‌زدایی از جامعه» می‌شد. این افسون‌زدایی طبیعتا به گونه‌ای منتج به دین‌زدایی در امر جامعه و سکولاریزم هم می‌گشت. در فرآیند سکولاریزم هم ملاحظه شد که نوعی «ومانیسیم» و توجه به انسان و علم‌گرایی شکل می‌گیرد و در این جاست که یکی از نقدهای اساسی پست‌مدرن‌ها و حتی پاره‌ای از مدرنیست‌های انتقادی بر این اساس شکل می‌گیرد که این نوع افسون‌زدایی شاید باعث معنی‌زدایی از جامعه شود و از همین جاست که پست‌مدرنیسم در انتقاد از مدرنیته یکی از وظایف خویش را بازگرداندن معنا به جامعه می‌داند. اتفاقا اگر از یک منظر هم به انقلاب اسلامی ایران نظر بیفکنیم متوجه می‌شویم که یکی از پروژه‌ها و اهداف انقلاب نه تنها معنادهی به جامعه آن روز ایران بلکه اساسا معنادهی به جهان موجود بوده است. یعنی این انقلاب، فراملی و فرامرزی بود، و مخاطبانی جهانی داشته است و شاید یکی از علل مهمی که این انقلاب آن قدر به جالش کشیده شده و مورد تحسین افراد گوناگون واقع شد، به خاطر همین وجوه متفاوت و متمایز بوده است.

❖ پرسش اساسی این است که آیا نسل جدیدی که پس از انقلاب به وجود آمد ورشدد و نمو پیدا کرده است، تغییرات اساسی در نگرش نسبت به هستی و ارزش‌ها و هنجارهایش پیدا کرده است یا این که نسبت به ارزش‌هایی که در اوایل انقلاب بر جو غالب مردم حاکم بود کاملا وفادار است و تغییرات ماهوی نداشته است؟

خرمشاد: به نظر من در نسل جدید امروزی هم عناصری از ارزش‌های مدرن و امروزی دیده می‌شود و هم عناصری از

ارزش‌های سنتی. به عنوان مثال اگر ما اموری مانند پرداختن به ارزش‌های دینی، توجه به نهادهایی مانند خانواده، نفی نکردن و ارزش‌گذارن به گذشته، خداآوری و... را جزء ارزش‌های سنتی به حساب آوریم و در عین حال پرداختن به امور دنیوی، نگاه اومانستی و فردگرایی، گرایش به جدا کردن دین از عرصه عمومی و... را از اجزای ارزش‌های مدرن محسوب کنیم، ملاحظه می‌شود که ما در جامعه امروزی ایران، تلفیق این ارزش‌های سنتی و مدرن را با همدیگر می‌توانیم به خوبی ببینیم. البته وجود این عناصر متعارض و به ظاهر متضاد در جامعه امروزی ایران باعث شده که عده‌ای از محققان از وجود پارادوکس‌های فراوان در این جامعه صحبت کنند که باعث تنش‌های زیادی شده است و به همین دلیل هم هست که عده‌ای از «بحران هویت» در ایران سخن می‌گویند.

یک مثال دیگر می‌زنم. در چند هفته پیش در یکی از روزنامه‌های تهران خواندم که ایرانیان در سال گذشته حدود ۴۸ میلیارد تومان صدقه پرداخت کردند. خوب، دادن صدقه چه مفهومی را می‌تواند به ذهن ما متبادر کند؟ آیا غیر از این است که صدقه دادن جزء ناب‌ترین حالت اعتقاد به یک نیروی ماوراءالطبیعی است که می‌تواند تاثیر گذار در روند زندگی روزمره باشد؟ پس این عمل می‌تواند جزء شاخصه‌های مهمی باشد که سنت‌گرایی ایرانیان را به خوبی مشخص می‌کند. حالا ممکن است عده‌ای بگویند که صدقه را میانسالان و نسل قدیم می‌دهند تا جوانان البته من بدان معتقد نیستم و فکر می‌کنم چون اکثر جمعیت کشور ما را جوانان تشکیل می‌دهند، درصد بسیار از این صدقه را آن‌ها می‌پردازند، مثلا چه بسیار دیده شده که بسیاری از جوانان ما برای مقبول شدن در کنکور یا داشتن یک ازدواج موفق و... صدقه پرداخت می‌کنند.

می‌توانیم توجه به برخی آداب و رسوم و شعائر مذهبی مانند رفتن به مراسم حج و شرکت در مراسم تاسوعا و عاشورا را هم از شاخصه‌های مهم سنت‌گرایی در میان ایرانیان به شمار آوریم. البته در مقابل آن بسیاری از شاخصه‌ها و عناصر تجددگرایی را هم می‌توانیم ملاحظه کنیم مثلا میل به علم‌گرایی شدید در میان جوانان، میل به استفاده از مظاهر مدرن (مدرنیزاسیون)، رواج سکولاریزم در میان بخش‌هایی از مردم ایران و... که آن‌ها هم می‌شود گفت که تا حدودی قابل توجه هستند.

به هر حال ممکن است که این عناصر متعارض در پیوند با هم باعث ایجاد تضاد در جامعه بشود، ولی باید این را هم در نظر گرفت که ما در عالم واقع جامعه سنت‌گرای مطلق و یا مدرن مطلق نداریم، مثلا شما در جامعه اسپانیا که به هر حال جزء جوامع نسبتا مدرن محسوب می‌شود، ملاحظه می‌کنید که گاوپازی (به عنوان یک سنت قدیمی) هنوز در آنجا رواج بسیار دارد و در جامعه دیگری هم می‌توان اموری مانند پرت کردن گوجه فرنگی را ملاحظه کرد (که آن هم مبتنی بر یک سنت قدیمی است). این که چرا حتی در این جوامع به ظاهر مدرن، این امور سنتی هم رواج دارد، شاید به این دلیل باشد که سنت باعث ایجاد یک نوع آرامش، علقه و همبستگی خاصی می‌شود که به صورت تاریخی به انسان‌های جوامع مختلف منتقل می‌شود که مدرنیته نمی‌تواند آن را ایجاد کند. جامعه‌ای چون ایران هم که وارث تمدنی بزرگ بوده است، نمی‌توانسته بدون عقلانیت و تنها متکی بر وهم و خرافه استوار بوده باشد. به خصوص پس از ورود اسلام به ایران این عنصر عقلانیت به خوبی تقویت شد و در این زمینه با تاریخ غرب که عقلانیت جدید آن پس از قرون وسطی و با تجدید نظر از درون سنت کاتولیک از طریق نهضت فکری پروتستانتیسم زاده شد، متفاوت است. در صورتی که در سنت اسلامی مان تشییعی وجود دارد که به مراتب از هر نوع پروتستانتیسمی، پروتستان تر است. به همین دلیل جامعه ایران هیچ‌گاه خودش را در شرایط سنت‌گرایی به مفهوم سنت‌گرایی کاتولیک دوران قرون وسطی ملاحظه نکرده و حرکت او به سمت مدرنیته و مدرنیسم نه بر اساس تبعیت و در راستای تقلید از غرب، بلکه در مسیری جدا از آن قرار داشته است، زیرا چنان که گفته شد، تشیع «پروتستانتیسم در خود» بوده است؛ یعنی اگر در مذهب پروتستان اهمیت دادن به کار و امور دنیوی امر مهمی محسوب می‌شده است، در تشیع و اسلام هم پرداختن به کار و امور دنیا بسیار سفارش شده و بر عکس عزلت‌گزیدن و دنیا را رها کردن به شدت مذموم است. یا اگر در سنت مسیحیت کشیشان حق ازدواج نداشتند، روحانیون در اسلام این حق را داشتند که همچون مردان دیگر، تا چهار زن بگیرند و در آیین تشیع حتی صیغه (متعه) هم وجود دارد که به نوعی همان ادامه دنیاگرایی است.

یا اگر در پروتستانتیسم به علم‌گرایی سفارش شد، اهمیت دادن به آن جزء لاینفک تشیع و اسلام بوده است، و اگر

اهمیت دادن به تجارت و سود مورد نظر آیین پروتستان بود اساسا دین اسلام هم در یک بستر تجاری و در یک شهر مرکز تجارت دنیای آن روز شکل گرفته بود. پس تمام این مسائل را گفتیم که بگویم تعامل انسان ایرانی با سنت و مدرنیته را نباید در غالب تعامل انسان غربی با سنت و مدرنیته مورد بررسی و بحث قرار داد؛ به این علت که آن دو، دارای دو نگاه متفاوت نسبت به جامعه بوده‌اند و بنابراین تعامل انسان ایرانی با این امور را باید با توجه به گذشته، حال و شرایط موجودی که در آن به سر می‌برد، مورد بررسی قرار دهیم.

❖ با این توضیحی که جنابعالی از جامعه ایرانی به عنوان یک جامعه خود بسنده ارائه دادید و عناصر درون آن را (مانند تشیع) در بسیاری از شاخصه‌هایش پیشگام بسیاری از مفاهیم مدرن قرار دادید، آیا بدین معنی است که ما هیچ‌گونه احتیاجی به وام‌گیری از غرب نداریم؟

خرمشاد: ببینید اموری مانند احتیاج به غرب یا تاثیر پذیری از آن و یا تعامل و داد و ستد با غرب در واقع واژگانی هستند که باید به اندازه خودشان اندازه‌گیری کرد و به اندازه خودش پیش برد. ما در جامعه امروز ایران آدم‌هایی را داریم که به شدت غرب‌گرا هستند و هنوز هم که هنوز است بر این اعتقادند که جز از طریق غرب و پیوستن به آن نمی‌توانیم بر عقب‌ماندگی سال‌های گذشته غلبه کنیم. البته نقطه مقابل این افراد هم و کسانی هم هستند که می‌گویند اتفاقا با غرب‌گرایی نمی‌شود به پیشرفت رسید. البته این مسائل جدید نیستند و در گذشته هم شما این اختلاف‌ها را ملاحظه کردید؛ مثلا شما اگر «جلال آل احمد» را با فردی مانند «تقی‌زاده» مقایسه کنید می‌بینید که فردی مثل آل احمد درد را از غرب می‌بیند و بر عکس، تقی‌زاده در مان را از غرب می‌بیند. به هر حال هر دو نوع این تفکر در جامعه ایرانی وجود دارد، ولی آنچه که به صورت برآیند می‌توانیم ببینیم، نه رفتن کامل به سوی غرب و رها کردن مطلق گذشته و نه چسبیدن تام و مطلق به گذشته است، بنابراین این هر دو مطلق‌گرایی‌ها نه مفید است و نه اتفاقا در جامعه امروز ایران وجود دارد، بلکه فرم و صورت میانه آن را شاهد هستیم و به عبارتی ما در نقطه‌ای میان سنت و مدرن و پست‌مدرن ایستاده‌ایم. دقت کنید که من در این بحث اصلا صحبت از امور ایده‌آل نمی‌کنم، بلکه من به عنوان یک معلم مشاهده می‌کنم که فرضا در بسیاری از دانشجویان خودم چه در نحوه کلام، گفتار و حتی پوشش به شدت گونه‌های غرب‌گرایی را ملاحظه می‌کنم، ولی در عین حال در میان آن‌ها توجه به بسیاری از امور سنتی چون صدقه دادن، رفتن به زیارت امام (رضاع) و... را هم می‌بینم. یعنی در عین حال که ما به دختر خانم‌هایی بر خورد می‌کنیم که محجبه هستند و بسیار مقید به امور دینی و سنتی، ملاحظه می‌کنیم که همین دختر خانم‌ها بسیار به علم می‌پردازند و نه تنها کتب دینی و اسلامی می‌خوانند، بلکه کتاب‌های امثال مارکس، گیدنز و... را هم مطالعه می‌کنند. پس این دوگانگی‌ها در همه سطوح جامعه می‌شود ملاحظه کرد حتی در میان ایرانیان خارج کشور، به طوری که در بسیاری از آن‌ها تعهد به نهاد خانواده و پایبندی به آن را می‌توانیم ملاحظه کنیم. یا گفته می‌شود که در میان بسیاری از ایرانیان مقیم آمریکا، جلسات روضه‌خوانی به خصوص در بین محافل زنانه بسیار رایج است. چون این دسته از ایرانیان که بیش از ایرانیان مقیم داخل با تبعات منفی مدرنیته برخورد می‌کنند، در جست‌وجوی راه‌حلی برای آن معناگرایی و تهی شدن از معنا هستند و فکر می‌کنند که از درون سنت‌هایشان می‌توانند این راه‌حل را پیدا کنند تا از این طریق آرامشی کسب کنند.

❖ می‌خواهم در این جا به آماری اشاره کنم که در سال ۸۰ بیش از ۱۵۰۰ دانشجو نمونه‌های آن بودند، صورت گرفت و مبنای آن هم البته سنجش ارزش‌ها و اعتقادات و جهت‌گیری‌های مذهبی دانشجویان بود (این آمار در یکی از شماره‌های فصلنامه نامه پژوهش آمده است). نتیجه‌ای که از این آمار به دست آمده از جهاتی برای بررسی ما مهم است. در آن سرشماری این نتیجه به دست آمد که ۷۸ درصد دانشجویان دارای اعتقادات دینی مانند پرداختن به نماز، روزه، زکات، حفظ حجاب و... هستند، ولی از لحاظ جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی نتیجه دیگری به

دکتر خرمشاد:
بدون سنت،
تعریف حال
امکان پذیر
نیست؛ چراکه
سنت یک
گذشته ابدی و
منبع مشروعیت
وضیعت کنونی
است



دکتر محمدباقر خرمشاد، معاون فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، دارای دکترای علوم سیاسی از فرانسه و دانشیار دانشکده علوم سیاسی و حقوق دانشگاه علامه طباطبائی است. عمده آثار وی رami توان در این مقولات دسته بندی کرد: روشنفکری به طور عام و روشنفکری دینی به طور خاص، مردم سالاری دینی، جامعه مدنی در قانون اساسی، جنبش دانشجویی و جریان شناسی فکری - سیاسی ایران معاصر. از دکتر خرمشاد همچنین ترجمه‌های از مجموعه مقالات برخی از اندیشمندان فرانسوی از جمله میشل فوکو درباره انقلاب ایران به چاپ رسیده است.



داد. اما نکته بعدی این است که آیا سنت به مفهوم متوقف ماندن در گذشته است یا این که می‌تواند در خودش تحول ایجاد کند؟ گفتیم سنت به تعبیر ما یک بسته کاملاً مانده در گذشته که عیناً به صورت ثابت منتقل شود نیست، بلکه در درون سنت هم تحولاتی را شاهدیم؛ مثلاً به لحاظ شکلی مراسم تاسوعا و عاشورای با مراسم تاسوعا، عاشورای صد سال قبل متفاوت است. در مورد چهارشنبه‌سوری و نوروز و خیلی مراسم دیگر هم همین امر صادق است. در مورد آیین‌های جدید هم که فرمودید اگر می‌بینیم که عده‌ای از جوانان از آن استقبال می‌کنند به عنوان یک سنت از آن استقبال می‌کنند نه برای مقابله با آن. در مورد دین هم باید گفت که انسان ایرانی قرن‌هاست که با دین عجین شده است و این محصول امروز و دیروز نیست، بلکه مربوط به گذشته‌هاست و همواره مردم به دین به صورت یک سنت نگاه می‌کنند. به خاطر این که در یک دوره‌ای تبلیغ دین سیاسی خیلی به صورت افراطی مطرح شد، پس از مدتی نقطه مقابلش در جامعه پرورده شد.

دین سیاسی یا دین ایدئولوژیک به یک نوع تفريط تبلیغ دین خصوصی و سکولاریسم رسیده‌ایم.

خرمشاد: بله، در این صورت دو حالت پیدا می‌شود: یکی رشد سکولاریسم است و دیگری رشد نوعی عرفان و معنویت‌گرایی خالص که الان شما هر دو صورتش را در دانشجویان امروزی ملاحظه می‌کنید. صورت‌هایی که به نوعی دنیاگریزند.

دین سیاسی یا دین ایدئولوژیک به یک نوع تفريط تبلیغ دین خصوصی و سکولاریسم رسیده‌ایم.

خرمشاد: بله، در این صورت دو حالت پیدا می‌شود: یکی رشد سکولاریسم است و دیگری رشد نوعی عرفان و معنویت‌گرایی خالص که الان شما هر دو صورتش را در دانشجویان امروزی ملاحظه می‌کنید. صورت‌هایی که به نوعی دنیاگریزند.

خرمشاد: بله، در این صورت دو حالت پیدا می‌شود: یکی رشد سکولاریسم است و دیگری رشد نوعی عرفان و معنویت‌گرایی خالص که الان شما هر دو صورتش را در دانشجویان امروزی ملاحظه می‌کنید. صورت‌هایی که به نوعی دنیاگریزند.

خرمشاد: بله، در این صورت دو حالت پیدا می‌شود: یکی رشد سکولاریسم است و دیگری رشد نوعی عرفان و معنویت‌گرایی خالص که الان شما هر دو صورتش را در دانشجویان امروزی ملاحظه می‌کنید. صورت‌هایی که به نوعی دنیاگریزند.

محسوب می‌شدند و البته چون این آمارگیری در سال ۱۳۸۰ صورت گرفته شاید برای امروز ما خیلی گویا نباشد و دلیل هم این است که چند پدیده وجود دارد که اگر در هر جامعه‌ای اتفاق بیفتد آن جامعه را دچار شکاف نسلی یا چالش هویتی می‌کند که یکی از آن پدیده‌ها بدون شک انقلاب‌ها هستند. می‌بینید در هر انقلابی نسل اول آن (نسل انقلاب) دارای اولویت‌هایی است که برای محقق ساختن آن تا مرز کشتن و کشته شدن پیش می‌رود، اما پس از آن با نسل بعدی خود دچار شکاف‌های زیادی می‌شود؛ چراکه نسل بعدی، اولویت‌های نسل قبلی را ندارد؛ مثلاً برای نسل اول، مبارزه و جنگیدن برای ماندن اولویت دارد، در صورتی که برای نسل بعدی برنامه برای بهتر ماندن و ثبات و آرامش اولویت دارد.

همچنین یکی دیگر از آن پدیده‌ها جنگ‌ها هستند. اصولاً هر جنگی باعث شکاف بین نسل‌ها می‌شود به طوری که نسلی که در جنگ بوده با روحیه حماسی و از خودگذشتگی همراه با شور مبارزه درگیر است و نسل پس از جنگ به دنبال رفاه و آرامش فردی پس از جنگ است. به هر حال در جامعه‌ای مانند ایران که هم انقلاب و هم جنگ را تجربه کرده است و در هر دو واقعه دارای یک معنویت بسیار شدید و غلیظ و بالاتر از استانداردهای طبیعی بوده است، نمی‌توانسته تا ابد با این درجه از معنویت پیش برود لذا پس از مدتی به طور ناگهانی به سمت مقابل آن کشیده شد که البته مقداری از آن کاملاً طبیعی است. بعد هم که تحت تأثیر این موج عظیم جهانی شدن و عصر ارتباطات و تبلیغات وسیع مرتبط با آن قرار می‌گیرد مسئله پیچیده‌تر می‌شود. پس ملاحظه می‌کنید که آن انسان ایرانی که برای غلبه بر عقب‌ماندگی و استبداد و استعمار، انقلاب می‌کند، پس از مدتی درگیر یک جنگ ناخواسته می‌شود که موجب درگیری بخشی از جامعه ایران می‌شود و نسل بعدی نمی‌تواند هیچ‌یک از این‌ها را درک کند. در همین حال این نسل به شدت جوان ایرانی در معرض داده‌های بیرونی زیادی هم قرار می‌گیرد که هویت و شخصیت و فرهنگ او را کاملاً هدف گرفته و در نتیجه ما وارد یک معادله چند متغیره چندجهولی در مورد انسان ایرانی می‌شویم که همزمان در حال رشد و در حال تأثیر گذاری هستند و در چنین شرایطی است که تحلیل آنچه که بر انسان ایرانی می‌گذرد به لحاظ هویتی مسئله سختی است؛ یعنی به عبارتی می‌توان گفت که انسان ایرانی در یک برکاهی یا رودخانه‌های متعدد هویتی (که در آن بر که می‌ریزند) قرار گرفته است و او در حال غوطه‌ور شدن در این بر که است.

پس من به پیچیده بودن بحث اذعان دارم، اما سؤال اصلی این است که آیا این قضیه شکاف نسلی (مثلاً میان نسل جنگ و پس از آن) به همان اندازه و شدت امروزه برقرار است یا خیر؟ به همین دلیل است که من می‌گویم آمارگیری سال ۸۰ چندان نمی‌تواند برای امروز ما هم کارگشا باشد؛ چون در سال‌های بین ۸۰-۷۰ دوره اوج‌گیری این بحران شکاف نسلی است. به عنوان مثال زمانی در مورد پوشش خانم‌ها صحبت از این بود که زنان را آزاد بگذارید و اجازه دهید که هر رنگ لباسی که دوست دارند بپوشند، اما پس از مدتی انتقاد جامعه ایران بر این بود که چرا مسئولان آن قدر نسبت به این پوشش خانم‌ها بی‌توجه شده‌اند و با این کارشان دارند بی‌بندوباری را رواج می‌دهند. بنابراین پس از مدتی جامعه هم نسبت به این قضیه عکس‌العمل نشان

دست آمد: ۳۶ درصد دانشجویان در زمینه ارتباط میان دین و سیاست، دارای جهت‌گیری‌های سکولاریستی (جدایی دین از عرصه عمومی) هستند و ۳۵ درصد آن‌ها دارای اعتقاد به دخالت دین در عرصه عمومی و بقیه دارای رویکردی بینابین هستند. در واقع می‌توان گفت که اکثر دانشجویان در عین این که معتقد به اجرای احکام، شعائر و مناسک دینی و سنتی هستند ولی در عین حال مخالف دخالت دین در عرصه اجتماعی و حکومتی هستند. در رابطه با نکاتی هم که شما ذکر کردید می‌توان این‌گونه تعبیر کرد که اکثر مردم جامعه ایران در عین حال که به میراث (اعم از ملی و مذهبی) خویش احترام می‌گذارند و در اجرای مناسک شعائر و آداب و رسوم ملی و مذهبی (مانند صدقه دادن، شرکت در مراسم عاشورا، برگزاری مراسم عید نوروز، چهارشنبه‌سوری و...) و حتی برخی شعائر مدرن (مانند valentine که به تازگی در میان جوانان ایرانی دارد بسیار شیوع پیدا می‌کند) کوشا هستند، ولی الزاماً در نحوه اندیشیدن و به خصوص رفتارها و هنجارهای اجتماعی از سنن گذشته و به صورت سنتی پیروی نمی‌کنند و به نظر می‌رسد که در بسیاری از رفتارها و هنجارها گسست‌هایی از سنت گذشته خویش حاصل کرده‌اند. مثلاً برخلاف نظر شما ملاحظه می‌شود که توجه به تشکیل خانواده و مسئولیت‌پذیری در میان جوانان ایرانی کاهش یافته است، آمار طلاق رو به افزایش است، گرایش به سمت فردگرایی (individualism)، که البته در خیلی از موارد حالت خودخواهانه به خود گرفته است، روند تصاعدی دارد، در روابط میان دختر و پسر تغییراتی حاصل شده و برخی از آن‌ها دیگر به فرم سنتی با هم رفتار نمی‌کنند (که البته در بسیاری از موارد روابط میان آن‌ها به یک لجام‌گسیختگی و بی‌قاعدگی یا آنومی رسیده است) و... منظورم از بیان این موارد تأکید بر این نکته بود که به هر حال به نظر می‌رسد سیستم روابط میان افراد امروزی در جامعه ایران به قدری پیچیده و سرشار از تناقض است که به این راحتی نمی‌توان یک حکم کلی درباره آن داد. چیزی که به ذهن می‌رسد این است که جامعه امروزی ایران در عین حال که جامعه‌ای میراثی است و به آداب و رسوم گذشته خود بسیار توجه دارد و به آن‌ها به دیده احترام می‌نگرد، ولی در عین حال چندان سنتی نیست (یعنی سنت‌ها یا همان مجموعه الگوهای فکری و رفتاری جامعه به اندازه آداب و رسوم و میراث جامعه مورد احترام افراد نیست) هر چند که عناصر مدرن را هم کاملاً جذب نکرده و می‌توان گفت که در این زمینه در حالتی «برزخی» به سر می‌برد.

خرمشاد: صحبت‌های شما دارای محورهای مختلفی بود که شاید نتوانم به همه آن‌ها وارد شوم، ولی در مجموع اکثر سخنان شما را تایید می‌کنم و البته در آن مباحثی که شما از گسست صحبت کردید می‌توانم اضافاتی را صورت دهم. در مورد آماري که شما بدان اشاره کردید این نتیجه به دست آمد که در جهت‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی ۳۶ درصد دانشجویان سکولار، ۳۵ درصد بنیادگرا و ۲۹ درصد هم بینابین

زمان مشروطیت) است که با مفاهیم جدید آشنا شده‌ایم. پس به هر حال یک جامعه قدیمی محسوب نمی‌شویم، ولی در عین حال عده‌ای معتقدند که در جامعه ایران هنوز عناصر سنتی قوی عمل می‌کنند که پیرامونش بحث می‌کنیم.

به هر حال جامعه ایرانی جامعه‌ای بوده که از لحاظ تاریخی بزرگ محسوب می‌شده است؛ یعنی شما اگر به ۲۵۰۰ سال پیش برگردید متوجه می‌شوید که اولین سنت معماری ایران، سنت پارسی بوده و خصیصه آن هم این بوده که از تمام ملتها در این زمینه استفاده کند (که نمونه‌اش را در تخت جمشید ملاحظه می‌کنیم) یعنی ایرانی اساسا جهان‌گرا بوده است و به خاطر همین مسیری که طی کردیم ملاحظه می‌کنیم که ما دارای دو حس نوستالژیایی پیشرفته و دیگری نوستالژیایی سنت هستیم. دلیلش هم این است که وقتی ما ایرانیان در جامعه غربی به سر می‌بریم شدیداً سنت‌های بومی مان پررنگ و عزاداری‌ها غلیظ می‌شود، مراسم چهارشنبه‌سوری عمیق‌تر برگزار می‌شود و حتی اموری مانند قهوه‌خانه رفتن، آبگوشت خوردن و کلا هر چیزی که ایرانی بودن را در سبک زندگی منعکس می‌کند، پررنگ‌تر می‌شود. اما در عین حال هنگامی که ایرانی در سرزمین خودش ساکن می‌شود و دائمی به سمت پیشرفت می‌رود.

یادم می‌آید هنگامی که پروفسور مک‌دونالد از استرالیا به ایران آمده بود می‌گفت که من ۸۰ کشور دنیا را رفته‌ام اما هیچ جامعه‌ای مانند ایران ندیدم که در آن فاصله میان واقعیات زندگی و انتظار از آن (زندگی) این قدر بالا باشد. مثلا یک بنگالی، بنگالی بودنش را پذیرفته و از این بابت زجر نمی‌کشد ولی ایرانی، که خودش را در اقل بلندی می‌بیند، به سادگی راضی نمی‌شود و بنابراین هر نگرشی که بخواهد سنت و تجدد را در جامعه ایرانی مورد انکار قرار دهد به شکست منتهی خواهد شد، چون جامعه ایرانی به هر دو صورت به طور عمیق نیاز دارد. ما در معماری هم همین مسئله را داریم؛ یعنی در آن تپیی داریم که به آن *a little is too much* اطلاق می‌شود یعنی یک ذره هم زیاد است. یعنی می‌خواهند ساختمان‌هایی باشد که دقیقا سبک صنعت ریسندگی یک پارچه را تکرار کند و اصولا صنعت معماری غرب هم یک صنعت ریسندگی است که دائما یک پارچه یا ستون یا یک سقف و دیوار را تکرار می‌کند؛ یعنی نه دارای حالت است و نه دارای نمایش و هیچ‌گونه زیبایی‌گرایی در آن وجود ندارد، اما اگر شما به آن معماری قدیم ایرانی نگاه بیندازید (مثلا به خانه اصفهانی‌ها، طباطبایی‌ها و بروجردی‌ها) وقتی از یک اتاق به اتاق دیگری می‌روید متوجه می‌شوید که اصلا سبک زندگی عوض می‌شود؛ یعنی انگار آن‌ها در ساختن آن بناها حالت‌های مختلف آدم را مرور می‌کردند که ببینند فرضا وقتی یک نفر از راهرو می‌رسد به کجا می‌رود، در حالت خستگی به کدام سو می‌روند و وقتی می‌نشینند کجا بنشینند و... ما در جامعه امروز ایران آنچه را که ملاحظه می‌کنیم یک اضطراب و وحشتناک ناشی از آن آزاری اجتماعی است که البته فقط مختص به ایران نیست، بلکه همه کشورهای را شامل می‌شود که به دلایل مختلف رشد کار یکنواری داشتند (مثلا یک دستشان دراز و بدنی چاق و کله‌ای لاغر داشته‌اند) و به طور ناموزون رشد کرده‌اند. ما این اضطراب را در ترافیک، کلاس، اداره و... به انحصار مختلف ملاحظه می‌کنیم همه این‌ها هم مربوط به گرفتاری‌های زندگی نیست بلکه ناشی از این است که فضاهای زندگی‌هایمان هماهنگی لازم را با هم‌دیگر ندارند یا ناشی از این است که نتوانستیم به گونه‌ای اکنون خودمان را با گذشته خویش انطباق دهیم.

دکتر خرمشاد و دکتر عاملی به خوبی مشهود است. چرا که آقای خرمشاد در ضمن این که به وجود تعارض‌ها و تقابل‌ها در جامعه ایرانی اشاره کردند ولی در عین حال گفتند که جامعه ایرانی در مجموع همیشه توانسته که میان این تعارض‌ها یک هماهنگی ایجاد کند و تلفیق درستی را میان آن‌ها صورت دهد، اما جناب عاملی فرمودند که قضیه به این سادگی نیست و این تعارض‌ها (که انعکاس آن را حتی در معماری امروز ایرانی هم ملاحظه می‌کنیم و نمونه دیگری را در نحوه رانندگی مان) مقوله‌هایی بسیار جدی هستند که ما هنوز نتوانسته‌ایم سازگاری مناسبی میان آن ایجاد کنیم. از آقای ماهر و یان می‌خواهیم که در ادامه توضیحات خویش را بفرمایند.

من همیشه گفتم که ما برای مطالعه هر پدیده اجتماعی یا علمی ابتدا باید یک پارادایمی را برای مطالعه‌مان انتخاب کنیم تا در درون این پارادایم بتوانیم مطالعات مشخصی را

انجام بدهیم. همان‌طور که مستحضر هستید در دهه ۱۹۶۰ میلادی «توماس کوهن» کتابی تحت عنوان «ساختارهای انقلاب‌های علمی» و با رسته نگارش در آورد. جالب است که این آدم ابتدا قرار بود رساله دکترایش را در رشته فیزیک بنویسد، ولی بعد منصرف شد و تصمیم گرفت که رساله‌اش را در تاریخ علم به نگارش در آورد. سخن جالبی که این فرد در کتاب خویش می‌گوید این است که پارادایم‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند کل واقعیات را در درون خودشان جای دهند و ما به وسیله پارادایم‌ها بخشی از واقعیت را بهتر می‌توانیم مطالعه کنیم، اما در عین حال همواره بخشی از واقعیت تیرتر می‌شود و بخشی هم اصلا دیده نمی‌شود. مثلا شما در پارادایم نیوتون بخش‌هایی را اصلا نمی‌توانید ببینید. مثلا مکانیک نیوتونی در همان زمانی که خود او موجود بود نمی‌توانست حرکت ماه را توضیح دهد، ولی با این وجود تا مدت‌ها از این پارادایم استفاده می‌کردند و حتی زمانی هم که انیشتین پارادایم نسبییت خویش را ارائه داد، بسیاری از قوانین فیزیکی با آن قابل توضیح نبودند. بنابراین ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که یک پارادایم چه در تاریخ، چه در جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و... پیدا کنیم که بتواند کل واقعیت را برای ما توضیح دهد. در کشور ما قبل از انقلاب، پارادایم حاکم و غالب بر جریان روشنفکری ما عملا پارادایم چپ‌ها و مارکسیست‌ها بود. آن‌ها می‌گفتند که در یک سمت خلق قرار دارد و در سمت دیگر امپریالیسم و طبقاتی هم مانند بورژوازی در میانه قرار دارند و این دو در تقابل با یکدیگرند و آن‌ها سعی می‌کردند که با ترویج انقلاب، آن هم به وسیله طبقات محروم موجب از بین رفتن این تضاد طبقاتی و در نهایت تحول اجتماعی شوند. بنابراین آن‌ها به وسیله پارادایم اقتصاد و طبقات اجتماعی می‌خواستند پدیده‌های اجتماعی را توضیح دهند، منتها مسلم بود که این پارادایم هم مانند پارادایم‌های دیگر دارای محدودیت‌هایی بود که نمی‌توانست بسیاری از پدیده‌ها از جمله پارادایم‌های فرهنگی را توضیح دهد. به قول هگل: «جهان ما بی‌کراهه است و ذهن ما کرانمند و کوچک است». لذا ما هر پارادایم‌سازی و هر تقسیم‌بندی هم که صورت دهیم به ناچار دچار محدودیت‌هایی خواهیم شد.

اما در مورد این نکته که سنت‌ها رشد می‌کنند و به مدرنیته می‌رسند هم ما عملا دو نگاه را در جامعه‌شناسی به همراه داریم: یک نوع نگاه، نگاه امثال «دورکیم» و «کلودلوی

دکتر عاملی: سنت در مفهوم دینی یک نگاه درون دینی و الهیاتی و شیعی است و در مفهوم جدید یک نوع نگاه اجتماعی و جامعه‌شناختی است

اشتراوس» است که این‌ها بر این اعتقادند که ما از طریق تکامل تدریجی سنت‌ها می‌توانیم به نگاه علمی و مدرن برسیم، اما در مقابل این نگاه، نگاه دیگری وجود دارد که نگاه افرادی چون «لوی برول» و «ارنست کاسیرر» است که نگاه اسطوره‌ای را در مقابل نگاه مدرن و خرد علمی می‌گذارند و تعارض‌های این دو را با هم می‌بینند و ما تنها مختار به انتخاب کردن پارادایم‌ها هستیم و البته از نظر من پارادایمی که امثال دورکیم و اشتراوس مطرح می‌کنند ما را به گونه‌ای پایبند نگاه اسطوره‌ای می‌کنند و ما به اجازه نمی‌دهند که این رویکردهای اسطوره‌ای را اندکی بشکافیم و مانند وبر بتوانیم صحبت از افسون‌زدایی کنیم، ولی نگاه امثال کاسیرر نگاهی است که از روبرو به قضایا می‌نگرد، تفاوت‌ها را لحاظ می‌کند و در عین حال نقاط اشتراک اسطوره‌ها و نگاه علمی را نمی‌بیند و اگر مسأله‌ای گونه به قضایا نگاه کنیم آن وقت می‌توانیم بگوییم که نگاه علمی در دانشکده فیزیک باید آن نگاه اسطوره‌ای را کنار بگذارد، چرا که اسطوره جایگاهش بخش دیگری است (همان‌گونه که در غرب، آمریکا و... است) یعنی در کشورهای مدرن غربی هم جادوگر وجود دارد و جادو می‌کند، جادویی که شاید اگر عامی‌ترین مردم ما آن را ببینند می‌گویند چقدر این‌ها عقب‌افتاده است، ولی نکته مهم این است که آن جادو و خرافات در یک حوزه مخصوص باقی می‌ماند و در حوزه دیگر وارد نمی‌شود؛ مثلا جامعه‌شناسان نمی‌آیند آن امور را در تحلیلشان دخالت دهند یا در آزمایشگاه فیزیک دیگر این نگاه اسطوره‌ای حاکم نیست. پس اسطوره‌ها هنوز زنده‌اند و ادامه می‌دهند، منتها در کشورهای مدرن به حاشیه رانده می‌شوند و در حوزه خصوصی باقی می‌مانند و در کشورهایمانند کشور ما در مرکز قرار دارد و بر عرصه عمومی حاکم است. مانند خود دین که در کشورهای مدرن به حوزه خصوصی رانده شده و غالب بر حوزه عمومی نیست.

اما در مورد ای نکته‌ای که آقای خرمشاد فرمودند که جهان

پس از مدرنیته به دوره جدیدی تحت عنوان پست‌مدرنیته قدم گذاشته است، باید بگوییم که لاقال در عرصه عمومی این گونه نیست مثلا در بخش‌هایی که نیازمند خرد علمی هستیم مثلا در خط تولید، چنان برنامه‌ریزی می‌کنند که حتی حرکت دست کارگر را طوری به حداقل برسانند که بتوانند در تولید جهانی و رقابت‌های جهانی شرکت کنند.

پس این دیگر آن پست‌مدرنیسم آقای فوکو و دریدا نیست و البته ما هنوز که هنوز است خط تولید در جامعه‌مان راه نیفتاده. شاید هنوز نمی‌دانیم که خط تولید چیست؟ ولی جالب است که از چهل سال پیش نقد خط تولید را شروع کردیم و در صورتی که هنوز کار جدا شده از صنعتگری در ایران به وجود نیامده آن وقت عده‌ای می‌آیند و در ایران ندای انسان بیگانه شده از صنعت را سر می‌دهند. به هر حال به نظر من ما قبل از مشروطه در یک بحرانی قرار گرفتیم که این بحران بخشی‌اش از سنت بوده که در دل ما و روابط اجتماعی‌مان جای داشته و بخشی‌اش هم به وسیله عوارض مدرنیته به جامعه ما آمده (مانند ماشین و...).

اما ما این بحران را در انقلاب مشروطه نتوانستیم حل کنیم و به همین علت پشت سترش استبداد پهلوی را داشتیم که در طی آن نتوانستیم سنت را نقد کنیم و نه مدرنیته را نتوانستیم به طور دقیق توضیح دهیم و همان طوری که جناب دکتر عاملی فرمودند این روند مدرنیته از نخبگان آغاز شد، نخبگان دوران روشنگری با کسانی چون ولتر، دیدرو، دالامبر و... این‌ها در واقع نگاهی را به جهان معرفی کردند که ما نتوانستیم به جامعه خودمان معرفی کنیم؛ یعنی نتوانستیم ترجمه‌های علمی در جامعه ارائه دهیم. وظیفه روشنفکری ما این بود که بیاید و برای ما نظریات امثال گالیله، نیوتون و... را توضیح دهد، ولی آن‌ها به جای این کار اسلحه به دست گرفتند و خانه تیمی تشکیل دادند در صورتی که وظیفه آن‌ها اصلا این گونه نبود.

اما در رابطه با سکولاریسم باید بگوییم که مسئله مهم آن در علوم این بوده که توضیح بدهد که شما چطور می‌توانی نگاه علمی‌ات را از مقدسات جدا کنی و اما هنگامی که فردی مانند مرحوم بازرگان در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ آمد و نظریاتش را مطرح کرد. یک نفر از میان نوآندیشان دینی و غیر دینی پیدا نشد که بگوید: عزیز من مسئله‌ای مانند ترمودینامیک هیچ ارتباطی با مقدسات شما ندارد، چرا که شما با این خلط مباحث هم مقدسات را معرفی می‌کنی (واز تقدس می‌اندازی) و هم علم را به نتیجه نمی‌رسانی، یا کسی پیدا نشد که به آقای شریعتی بگوید: شما که جامعه‌شناسید باید بتوانی در بخش‌هایی تفکیک‌هایی صورت دهی و مثلا صحبت از جامعه‌شناسی اسلامی نکنی.

ما راجع به شهرنشینی هم (همان‌گونه که دکتر عاملی گفتند) نتوانستیم حوزه‌های خصوصی، عمومی و حکومتی‌ات از هم تفکیک کنیم. ما چه قبل و چه بعد از سال ۵۷ نتوانستیم که این تفکیک‌ها را صورت دهیم. من در حوزه خصوصی‌ام ارتباطی با عالم قدسی دارم که مخصوص من است و در این حوزه، حکومت حق دخالت ندارد.

پس شما در ست، بر خلاف آقای خرمشاد، معتقد به گسست از سنت هستید.

ماهر و یان: حالا جلو که آمدیم می‌گوییم که همه این‌ها یک پارادایم هستند. حالا می‌خواهید من از پارادایم گسست شروع کنم.

بحث ما در این جا بیشتر واقعیات جامعه امروز ایران و میزان سنت پذیری آن است.

ماهر و یان: همان‌طور که گفتم هیچ آدمی واقعیت را نمی‌تواند دقیق و کامل بشناسد بلکه ما با پارادایمی که انتخاب می‌کنیم به واقعیات نزدیک می‌شویم. آقای دکتر عاملی پیرامون مدارس به مفهوم جدید گفتند که دقیقا درست است و مدرسه به مفهوم جدیدش باز به تفکیک‌هایی قائل می‌شود. مثلا یک جوان انگلیسی به کلیسا می‌رود و عبادت می‌کند، اما در مدرسه فقط امثال فیزیک و شیمی و ریاضیات می‌خواند. این تفکیک هنوز که هنوز است در ایران صورت نگرفته است. در مورد صنعت هم صحبت کردند که من در جواب آقای خرمشاد گفتم که اصلا صنعتی در ایران ایجاد نشده که حالا ما بیاییم و از بحران صنعت در ایران صحبت کنیم، بلکه آمدند و یکسری ماشین‌الاتی را نصب کردند و یک چیزهایی را راه‌اندازی کرده‌اند. شش ماه روی آن کار می‌کنند و بعد بیرون می‌روند و وقتی چنین کاری را صورت می‌دهند در واقع راندمان از ۱۰۰ درصد به ۸ درصد می‌رسد. حالا چرا وضع به این گونه هست؟ چون خرد علمی هنوز شکل نگرفته است چه در میان تحصیلکرده‌ها و چه در میان مهندسی و چه کارگرهایمان



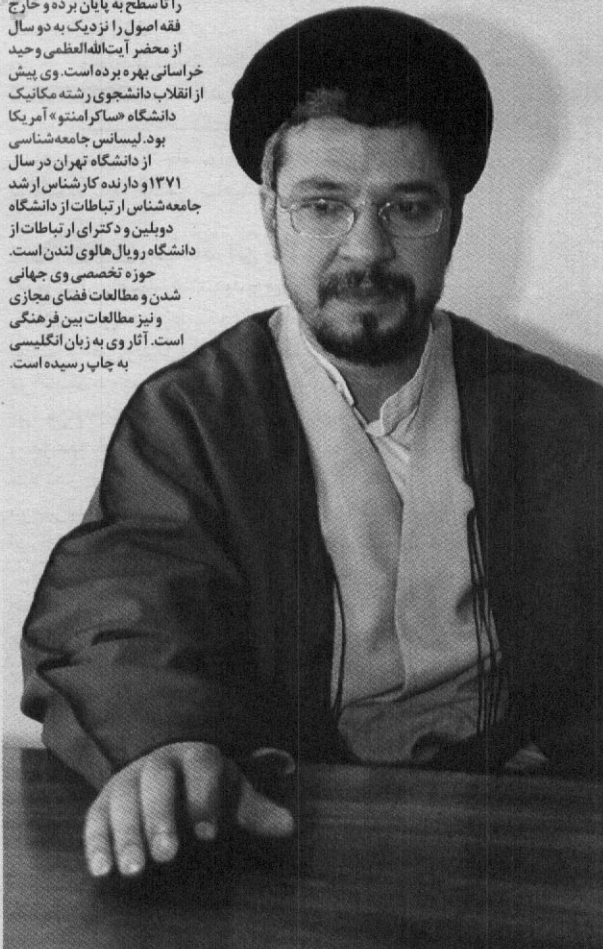
هوشنگ ماهرویان؛ نقد مدرنیته خیلی خوب است، منتها وقتی می خواهیم سیاست های عملی ای را به خرج دهیم که جامعه را از درون بحران ساختاری بیرون بیاوریم، این حرف ها بی پایه می شود

و شما به این سادگی نمی توانید این خرد علمی را جا بیندازید؛ چون جامعه به هم ریخته است و نقل قولی هم که شما از گیدنز کردید کاملا درست و به جا بود. بله، سنت زمانی به وجود آمد که مدرنیته حاصل شد که با این نگاه ماز دور و با دید انتقادی به سنت نگاه می کنیم. اما دکتر عاملی نکته ای هم پیرامون نوستالژی ای ایرانی گفتند. بله، پیشرفت که دیگر نوستالژی نیست و معماری ما هم عین ذهن آشفته ماست و از آشفتنی ذهن ما حکایتها دارد. معماری ما یک جایش به سبک ایتالیایی، جای دیگر به سبک رومی و یک جا هم آجر سه سانتی است، امری که فقط مخصوص خود ماست.

خرمشاد: نکته ای هم که من قبلا به آن اشاره کردم و در این جا هم در ادامه صحبت های قبلی ام می خواهم تکرار کنم این است که همان گونه که پاسخ ها نمی توانند جاودانه و ثابت باشد، الزاما برخی از پرسش ها هم نمی توانند برای همیشه جاودانه باشند و با گذر زمان، آن ها هم تغییر پیدا می کنند، به عبارت دیگر فرضا اگر ما حدود ۳۰ یا ۵۰ سال قبل در مورد ایران می پرسیدیم که در تضاد سنت و مدرنیته، ایران در کجا ایستاده است؟ و آیا جامعه ایران در مجموع سنتی است یا مدرن است؟ آیا امروز هم باید سؤال را این گونه مطرح کنیم؟ یعنی در زمانی که دو - سه دهه است که متفکرانی به نقد جدی از کان مدرنیته پرداخته اند و جهان به گونه ای وارد عصر پست مدرن شده است، آیا باز هم باید این گونه طرح سؤال کرد؟ الان ممکن است عده ای بیابند و بگویند که پست مدرن ها بیش از آن که بدانند که چه می خواهند، می دانند که چه نمی خواهند و در نقد مدرنیته شکل گرفته اند، ولی در هر حال فضای جدیدی به نام فضای پسامدرن ایجاد شده که دارای یک واقعیتی در بیرون است و ویژگی هایی دارد که می توان از آن ها به عنوان ویژگی های دوره و فضای زندگی پست مدرن نام برد. حالا این سؤال مطرح می شود که چرا جایگاه ایران را نباید در داخل مثلثی قرار داد که سه زاویه اش یکی سنت و مدرنیته و دیگری فضای زیستی پست مدرن است؟

چرا هنوز که هنوز است برخی برای تبیین جایگاه جوامع از آن پارادایم های قبلی سنت و مدرنیته خارج نمی شوند، آن هم با همان دیدگاه قبلی که یک رابطه ثنویت گرایی ما بین این دو قائل می شوند و سنت را امری زوال ناپذیر، راکد و ثابت فرض می کردند و مدرنیته را امری به عنوان غایت همه جوامع و پویا و مثبت؟ می دانند. چرا هنوز که هنوز است تا ما از یک جامعه آفریقایی نام می بریم، بلا درنگ آن را یک جامعه عقب مانده و

دکتر سعید رضا عاملی، متولد ۱۳۴۰ کرج، تحصیلات حوزوی و تا سطح به پایان برده و خازن فقه اصول را نزدیک به دو سال از محضر آیت الله العظمی وحید خراسانی بهره برده است. وی پیش از انقلاب دانشجوی رشته مکانیک دانشگاه «ساگرامنتو» آمریکا بود. لیسانس جامعه شناسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۱ و دارنده کارشناسی ارشد جامعه شناسی از تباطات از دانشگاه دولتی و دکترای از تباطات از دانشگاه روتال هالوی لندن است. حوزه تخصصی وی جهانی شدن و مطالعات فضای مجازی و نیز مطالعات بین فرهنگی است. آثار وی به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است.



سنتی فرض می کنیم و تاصحبت از یک جامعه غربی به میان می آید، از آن به عنوان یک جامعه مدرن نام می بریم (یعنی هنوز یک سیر خطی میان سنت و مدرنیته قائل هستیم)؟ این دیدگاه که دهه ها بر فضای فکری - اجتماعی جهان غالب بود در واقع به گونه ای فرمولیزه کردن واقعیات جامعه غرب و شاخص کردن آن برای اندازه گیری و محک زدن همه جوامع غیر غربی بود. اما این دیدگاه پس از مدتی منسوخ می شود و حداقل عده ای علیه این دیدگاه داد سخن می دهند و ابراز می کنند که اصلا این گونه نگرینستن به این پدیده ها و تنها جوامع را در این چارچوب دیدن اشتباه محض است. به دلیل این که اصلا فهم مدرنیته بدون سنت امکان پذیر نبوده و نیست و اگر سنتی نبود نمی توانستیم عصر پس از آن را به عنوان مدرنیته فرض کنیم. به عبارت دیگر مدرنیته استقرار یک نوع فکر، زندگی و منشی در اقتصاد، سیاست، اجتماع و... است که از آن تحت عنوان «سنت» یاد می شود.

پس با این حساب گفتیم که خود مدرنیته هم از درون یک سنت زائیده می شود به عبارت دیگر فرضا خود پروتستانتیزم از درون کاتولیسیم زائیده می شود که بعد از درون آن ما می آییم و می گوئیم که مدرنیته شکل می گیرد. و بر هم زمانی که از پروتستانتیزم و اخلاق سرمایه داری صحبت می کند در واقع این را می گوید که مقوله هایی مانند سرمایه داری، صنعت و... بر مبنای باز تعریف دینی از جهان و بر اساس مبنای پروتستانتیزم شکل می گیرند. یعنی پروتستانتیزم بی مقدمه و بدون تکیه بر یک گذشته حاصل نشد، پس اگر قبول کنیم که مدرنیته بر دوش سنت است که دیده بانی می کند، دیگر این را نمی پذیریم که در ارزش گذاری ها به مدرنیته نمره ۱۰۰ بدهیم و به سنت نمره زیر صفر، بلکه با آن دید جدید، اصلا به گونه دیگری می شود به این مسائل نگرینست.

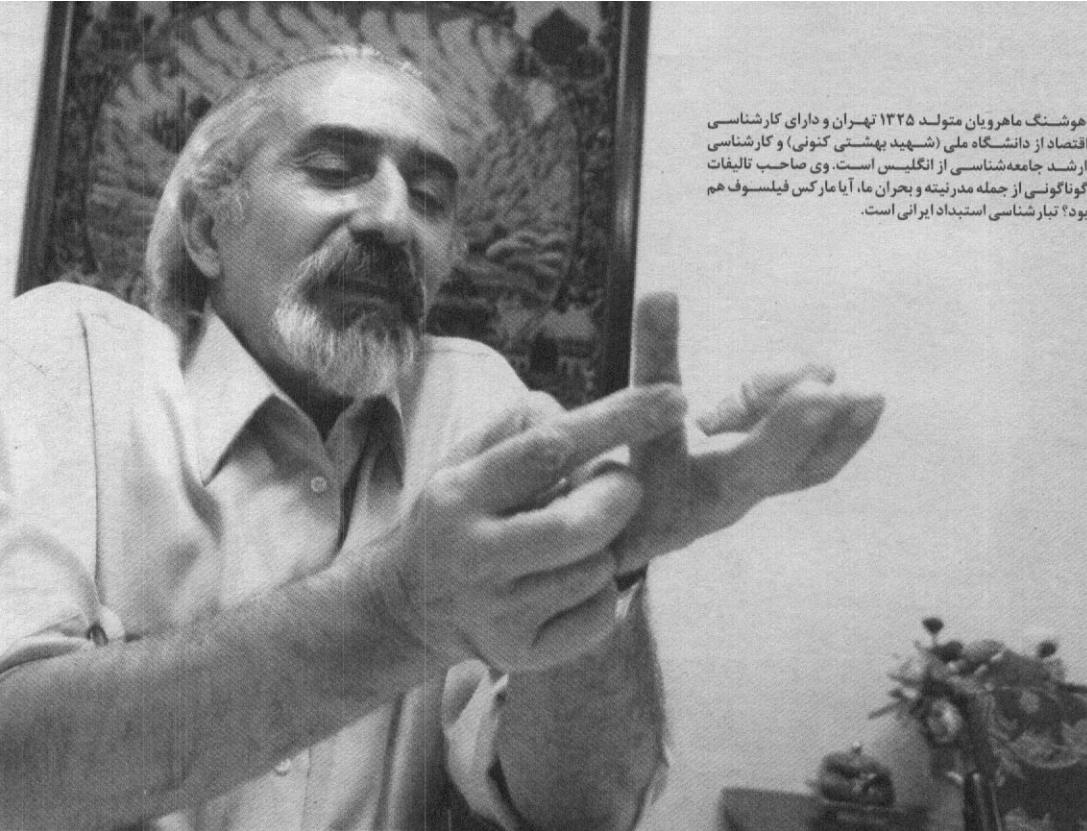
نکته دیگر این است که اگر قبول کنیم که امروزه انتقاد به مدرنیته آن قدر قوت گرفته که خودش دارد شکل گیری می کند، پس در نتیجه مدرنیته هم خود تبدیل به یک سنت شده است، پس باید از پدیده های تحت عنوان «سنت مدرنیته» یاد کنیم. پس حالا که ما در سال ۲۰۰۶ قرار داریم بهتر است که از سه مقوله سنت، مدرنیته و پست مدرن این گونه پرسشمان را مطرح کنیم که: ایران امروز بین کدام یک از این سه واقع شده و به کدام یک نزدیک تر است؟ به همین دلیل هنگامی که من در این بحث خواستم به تبیین پدیده انقلاب اسلامی ایران بپردازم از این زاویه به قضیه نگرینستم و از همین منظر است که گفته می شود که فرضا در دوران قبل از انقلاب بسیاری از نواندیشان دینی از جمله مرحوم بازرگان پروژه مدرنیته کردن اسلام را در سر داشتند، اما پس از انقلاب، با ورود به یک تجربه جدید، صحبت از اسلامیزه کردن مدرنیته شد. شاید بتوان این قضیه را این گونه تبیین کرد که این پدیده اسلامی کردن مدرنیته خود مقوله ای پست مدرن است که به جای نگاه به گذشته، نگاه به آینده دارد (یا به عبارتی دیگر گذشته را به آئینه پیوند می زند) که من این را به تشیع هم پیوند زدم و گفتیم که اگر پروتستانتیزم از درون کاتولیک بیرون می آید، تشیع خود، پروتستانتیزم در خود است، چرا که ساختار دین اسلام اساسا با مسیحیت و کاتولیسیم متفاوت است. پس برای انجام کار دقیق تر باید مختصات جوامع غربی و ایران را به طور کامل و جدا جدا بررسی کرد و بعد به تطبیق آن ها با یکدیگر پرداخت نه این که جریان مسیر جوامع غربی را به کل جهان سرایت داد.

کتابخانه **آقای خرمشاد با استفاده از پارادایم پست مدرن می خواهند آن نگاه حاکم بر فلسفه و جامعه شناسی را که در طی آن جوامع به دو دسته سنت و مدرنیته طبقه بندی می شوند، زیر سؤال ببرند و به یک نگاه تازه ای برسند که نتیجه اش این می شود که ما نه مدرنیته خالص داریم و نه سنت صرف، بلکه می شود تلفیقی از این دو را در خیلی مواقع در نظر گرفت.**

عاملی: من دوست دارم اندکی پیرامون پست مدرنیسم از دیدگاه خودم توضیح بدهم. تلقی ای که شخص خودم از پست مدرنیسم دارم این است که یک فرآیند خودآگاه به روندهای زندگی است و این فرآیند خودآگاه، لزوما خوب بودن یا بد بودن را به ذهن متبادر نمی سازد، بلکه معنایش این است که ما آن هنجار مدرنیته را به عنوان یک اصل مفروض نگیریم. پسامدرنیسم در واقع نوعی نگاه هندسی به مدرنیته است، پس مسیرش الزاما به صورت خطی نیست؛ یعنی نگاهی است که سعی می کند نرم جاری را بشکند؛ به همین دلیل است که امکان دارد شما در فضای پست مدرنیسم سخنانی را بشنوید که مربوط به ۱۰ هزار سال پیش باشد و اصلا نسبتی با فرآیندهای جدید نداشته باشد.

البته زمانی که جامعه ای مانند جامعه غرب خیلی صنعتی می شود پس از مدتی یک خستگی مفرط در میان افراد آن جامعه پدیدار می شود که ممکن است به آن جا کشیده شود که برخی افراد آن جامعه برای رهایی و فرار از آن زندگی خشک و یکنواخت حتی به جنگل فرار کنند یا از وسایل بدوی استفاده کنند. در این جا می خواهیم به دو نکته اشاره کنیم: آقای ماهرویان فرمودند که فهم واقعیت به طور کامل ممکن نیست و ما همواره با بخشی از واقعیت در تماس هستیم. خوب این سخن را به گونه ای دیگر افلاطون در سال ها قبل گفته بود. می دانیم که او میانه خوبی با هنرمندان نداشت و در مدینه فاضله اش جایگاهی برای آنان قائل نبود و معتقد بود که آن فهمی که ما از جهان داریم اصل نیست، بلکه یک کپی از واقعیت است و در مورد هنرمندان معتقد بود که آن ها باز نمایی می کنند و در واقع به کپی کپی دست می زنند. اما با آمدن صنایع جدید، صنعت باز نمایی بسیار قدرتمند شده است. مثلا همین ایران خودمان در غرب واقعا به صورت وحشتناکی باز نمایی گشته است. یونسکو در آماری که ارائه داده گفته است که ۹۳ درصد از غربی هایی که وارد ایران می شوند از قبل یک چهره تاریکی از ایرانی را در نظر دارند، اما هنگامی که وارد فضای ایران می شوند و می بینند که مانند شهرهای دیگر دنیا دارای تمام مظاهر مدرن شهری اعم از پارک، سینما، تئاتر و... دارد. واقعا تعجب می کنند. زمانی یک دانشجویی از دانشگاه بیرمنگام پیش ما آمد (که دوره فوق لیسانسش را می گذراند) و روز نخستی که دوستان ما در فرودگاه به استقبالش رفتند ملاحظه کردند که حجایی را رعایت کرده بود که تنها چشمانش مشخص بود و با ترس و لرز وارد فرودگاه شد و بعد هنگامی که به او گفتند که تو چرا این قدر نگرانی و می ترسی، در پاسخ گفت: برای این که وقتی شما کلمه ایران را فرضا در CNN جستجو می کنید می بینید که در توضیح آن این گونه نوشته می شود: تروریسم، خشونت، ضد زن بودن، جنایت و... یعنی ما به معانی وحشت incode شده ایم و این رمز گذاری کردن معنا به خصوص در دو ناحیه اتفاق افتاده است: هم در ناحیه اسلام و هم در ناحیه ایران و هنگامی که این دو (یعنی ایران و اسلام) در کنار هم دیگر قرار می گیرند دیگر خیلی قوی تر عمل می کند. البته در مورد خود ما هم این قضیه اتفاق افتاده است؛ یعنی آن تصویری که ما از غرب داریم مقرون به واقعیت نیست؛ تصویری است مبتنی بر فحشا، پلیدی و... اکبر احمد فایلی درست کرده بود پیرامون اسلام در جهان با این مضمون که هنگامی که وارد ایران می شوید، ملاحظه می کنید که درویش های ما دارند کار را به لب هاییشان فرو می کنند و یا سیخی را به چشمانشان فرو می برند و بیرون می آورند و یک subtitle در زیرش زده شده با عنوان «اسلام در ایران». خوب همه اینها جزء معانی درست کلمه که نیستند، بلکه معانی ای هستند که صنعت رسانه برای ما می سازد. بعد این باز نمایی هنگامی که در کانون قدرت قرار می گیرد دست به تولید معنا می زند و نسبت بین قبول و رد باز نمایی به این است که این باز نمایی از چه کانونی دارد صورت می گیرد اگر این باز نمایی از کانون قدرت باشد، در بیشتر اوقات معنای پذیرفته ای شده ای پدید می آید و اگر از ناحیه ضعف، فقر و ناداری باشد دفاعی را در میان اکثریت ایجاد می کند. در این رابطه جمله ای حضرت امیر (ع) دارند که بسیار جمله زیبایی است. ایشان می فرمایند: ثروتمند هنگامی که دروغ می گوید، همگان می گویند که راست می گوید، اما فقیر وقتی که سخن راستی را بر زبان می آورد، همگی می گویند که او دروغ می گوید، برای این که فقیر کسی است که فاقد پایگاه اجتماعی. در صحنه جهانی پارادایم ما مبتنی بر سنت و تجدد است. تجدد هم که در مفهوم جدیدش محل تولدش در غرب است. مذهب این تجدد هم که مسیحیت است. خوب، همه این ها در یک جاهایی پنهان شود، ولی من معتقدم که پس از مدتی شروع به افشا شدن می کند. مثلا آمریکا صد سال در صنعت رسانه ای اش زحمت کشید که یک کشور خیلی شکوفا را در دنیا به تصویر بکشد، اما هنگامی که پس از دوره جنگ سرد که آمریکا در کارهای جنگی اش خیلی عجول شد به نظر من یک دروغ بزرگ را افشا کرد و دست به یک باز نمایی دیگری زد. یا فرضا ترکیه چند سال است که دارد برای عضویت در EU انتظار می کشد. به او می گویند برو مدرسه ات، پمپ بنزینت و... خودت را درست بکن و او هم می رود و تمام آن اصول را مو به مو انجام می دهد. از سوی دیگر میتران زمانی گفته بود که ترکیه فکر می کند که ما اجازه دهیم که یک کشور اسلامی به سادگی عضو EU شود و این معنایی است که پشت قضیه خوابیده است.

برایان ترنر که به خصوص پیرامون شهروندی مطالب زیادی نگاشته (و به خصوص دو جلد کتاب قطور در این زمینه دارد)



هوشنگ ماهرویان متولد ۱۳۲۵ تهران و دارای کارشناسی اقتصاد از دانشگاه ملی (شهید بهشتی کنونی) و کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی از انگلیس است. وی صاحب تالیفات گوناگونی از جمله مدرنیته و بحران ما، آیا مارکس فیلسوف هم بود؟ تبارشناسی استبداد ایرانی است.

در جایی می‌گوید که در غرب آن قدر در اثر مذهب بین اقوام مختلف جنگ صورت گرفت که آمدند و توافق کردند که دیگر نام مذهب در فرآیند اجتماعی برده نشود و در عین حال شهروندی و نظام شهروندی از نگاه ترنر خود دین است؛ یعنی دینی است که اسمش نوشته نشده است؛ اگر با نگاه مارشالی به قضیه بنگریم، شهروندی مساوی حقوق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی است که به قول ترنر همه این‌ها یک «دین بدون اسم» محسوب می‌شوند؛ چرا که مثلا در قوانین شهروندی گفته می‌شود که به اقشار آسیب‌پذیر اجتماع باید رسیدگی شود. خوب این قضیه را از ده فرمان موسی گرفته‌اند. حالا من بحثم این است که ما امروزه با دو فضای شدن جهان مواجه هستیم. یکی جهان واقعی و دیگری جهان مجازی است و صنعت رسانه در شکل‌گیری این جهان مجازی بسیار قدرتمند عمل کرده است. حالا فضاهایی مانند اینترنت و نظام فراگیر کامپیوتری ما را دارد به جایی می‌برد که این فضاها را به هم نزدیک کند (یعنی شریطی پیش می‌آید که واقعیت - واقعیت شود نه واقعیت - مجاز).

باید توجه داشت که آن مجازی که در دوره سنت و رمانتیک از آن سخن به میان می‌آمد. یک مجاز یوتوپایی و رمانتیک بود که می‌نشیند و می‌سازد، اما این مجاز مجازی است که اصلا بر مبنای واقعیت خودش را باز تولید می‌کند و ما در چنین فضایی نمی‌توانیم آن مسیر خطی را دنبال کنیم. الان می‌شود گفت که ظرفیت‌های نسل جوان امروز بسیار بیشتر شده است. جامعه ایران در حال حاضر چیزی در حدود ۸ میلیون user اینترنتی دارد و این ۸ میلیون کاربر، در واقع جامعه فعال و قدرتمند جامعه ایرانی است و در عین حال که در چنین فضایی جوانان ایرانی دارد این گونه فعالیت می‌کنند از آن طرف هم ملاحظه می‌شود که در فضای شهری خودمان با آدم‌های کاملا متفاوت با رفتارهای کاملا متفاوت سروکار داریم. این دو فضای شدن باعث شد که دو مفهوم سنت و تجدد معانی دیگری پیدا کنند.

آیا فکر نمی‌کنید که دارید کمی خوش‌بینانه به جوانان ایرانی نگاه می‌کنید؟ آیا این هشت میلیون کاربری که گفتید واقعا در فضای مجازی به تولید مشغولند یا این که بیشتر یک موجی هستند که در حال رد و بدل کردن اطلاعات ساده و کارت پستالی و امثالهم به یکدیگر هستند؛ چرا که شواهد بسیار نشان می‌دهد که این کاربران اکثرا به عنوان یک مقوله سرگرمی، تفریحی و اوقات فراغتی به این قضیه نگاه می‌کنند نه به عنوان یک امر جدی.

عاملی: ببینید من یادم هست که در سال ۱۹۹۶ ما اولین وب‌سایت را پیرامون اندیشه‌های امام خمینی (ره)، در انگلستان لوچ کردیم. من در همان زمان به ایران آمدم و هنگامی که به بعضی از دوستان گفتم که ما چنین کاری را صورت دادیم، به من گفتند: که آن فضا، فضای پورنو است و شما چرا در چنین فضایی یک اندیشه متعالی را قرار دادی. این راه هم عرض کنم که مطالعات اولیه که بر نوع searchهایی که در اینترنت صورت می‌گرفت، در پنج سال نخست که اینترنت به ایران آمده بود، نشان می‌داد که از چه category، پورنو در مقام اول و مذهب در مقام سی و هشتم قرار داشت، ولی الان دارد در این‌ها یکسری جابه‌جایی‌هایی صورت می‌گیرد، یعنی این فضا - چنان که خود شما گفتید - با واقعیات جهانی خیلی ارتباط دارد و البته بستگی به این دارد که فضای کلی جامعه ایرانی ما را به کجا خواهد برد که از نظر من، فضای مجازی در هندسه جهان واقعی شکل خواهد گرفت و امروز ما با یک ایران رها شده در فضای مجازی سروکار داریم؛ یعنی هنگامی که ما وارد این فضا می‌شویم، اطلاعاتی از location آن نداریم، ولی هنگامی که این معنا جدی گرفته شود این locationها در این فضا هم معنادار خواهد شد و آدم‌ها می‌دانند کجا هستند و... آن اوایل خیلی‌ها در فضای دات‌کام‌ها می‌رفتند و یک مکانی برای خودشان می‌گرفتند و بقیه به این‌ها می‌خندیدند. آن‌ها که نمی‌دانستند این طرف دست به چه کاری می‌زند فقط تعجب می‌کردند. در حالی که برخی در همان زمان از این طریق با استانداردهای نظیر دات‌کام، آی، آر، یو، کی... در واقع زمین می‌خریدند. من بر این اعتقادم که این نسل جدید ما در حال حاضر دارای شیفت جدی‌ای در این زمینه است و شما اگر بروید وبلاگ‌های بچه‌های دانشگاهی ملاحظه کنید متوجه این قضیه می‌شوید. شاید ندانید که بسیاری از امتحانات درس‌های من از طریق وبلاگ‌ها صورت می‌گیرد، مثلا درس مطالعات فضای مجازی، ارتباط بین فرهنگی من در وبلاگ است. بله، ممکن است که در ابتدای ورود به این فضای مجازی همه به صورت خیره خیره و با حالت تحیر و تعجب و سرگردانی به آن بنگرند،

ولی کم‌کم زمانی فرا می‌رسد که این نگاه خیره خیره به یک تعامل معنادار و حرفه‌ای بدل خواهد شد. ما اگر بیایم و مانند کشور ژاپن که در سال ۱۹۹۴ Action program خود را بر مبنای جهانی شدن و ظرفیت‌های آن طراحی کرد، ما هم به همین گونه رفتار کنیم، دیری نمی‌گذرد که تمام ظرفیت‌های علمی ما به آن سمت حرکت می‌کند و دیگر فقط به کلمات عاشقانه و... متمرکز نخواهد شد.

ماهرویان: آقای خرمشاد، این بحث را دوباره ادامه دادند که مدرنیته از درون سنت از غرب آمده که البته من آن را تا حدودی قبول دارم. مثلا در قرن یازدهم و دوازدهم نومیالیست‌هایی مانند روسلین و ایلارد را داریم که این‌ها در مقابل «فلسفه افلاطونی» و «سنت اگوستینی» می‌ایستند. فلسفه افلاطونی بر این نکته تاکید داشت که هر امری کاملش در دنیای مثل قرار دارد و نومیالیست‌ها برای نخستین بار این باور افلاطونی را در قرون وسطی زیر سؤال می‌برند و بعد فردی مانند توماس آکوئینی که رویکرد ارسطویی دارد، می‌آید، می‌توان گفت اصلا خود لائسیته هم از درون کلیسا می‌آید و می‌گوید ما باید یکسری تفکیک‌هایی صورت دهیم، این که مقدساتمان را در حوزه مقدس نگه داریم تا بگذاریم امور دنیوی هم کار خودش را مستقل صورت دهد پس لائسیته هم دقیقاً برخاسته از درون کلیسات، اما این همه تأکیدی که بر پست‌مدرنیسم می‌کنند متن اصلا متوجه نمی‌شوم. ببینید مدرنیته از رنسانس به بعد، همیشه خودش را مورد نقادی قرار داده است. من هنگامی که کارهای امثال «فوکو» و «دریدا» را می‌خوانم واقعا آن‌ها لذت می‌برم و در کارهایم هم از آن‌ها استفاده می‌کنم، ولی پایه فیزیک علمی، خط تولید و پایه سیاست عملی را شما نمی‌توانید بر مبنای افکار نسبی‌گرایی افراطی امثال دریدا بگذارید. نقد مدرنیته خیلی خوب است و باید همیشه صورت گیرد، منتها وقتی ما می‌خواهیم سیاست‌های عملی‌ای را به خرج دهیم که جامعه خودمان را از درون یک بحران ساختاری بیرون بیاوریم به نظر می‌رسد که این گونه حرف‌ها، سخنان بی‌پایه می‌شود؛ مثلا آیا می‌توانیم هر چیزی را هم به پست‌مدرن نسبت دهیم (مثلا ملاعمر را هم پست‌مدرن بدانیم)؟ باید بدانیم وقایعی چون نضج‌گیری بنیادگرایی، واکنش‌هایی نسبت به مدرنیته است که شما باید آن‌ها را به تحلیل بکشانید و الان کار مهمی که حوزه‌های علمیه باید صورت دهند این است که کوشش کنند، تفاسیر جدیدی ارائه دهند که خودش را با دنیای مدرن انطباق بدهد. حالا من نمی‌گویم که این تفسیر جدید حاکم بشود، چرا که من اصولا معتقد به تفکیک حوزه خصوصی از عمومی هستم، ولی به هر حال من خوشحال می‌شوم که در جامعه‌ای زندگی کنم که نوع تفسیری که از سنت و فقه ارائه داده می‌شود آزادی‌اندیشه، آزادی تفکر، جامعه متکثر و... را برای ما به ارمان بیاورد.

چنانکه گفتم ما از دوران مشروطه به بعد دچار بحران هستیم. از مشروطه به بعد ما صحبت از حکومت قانون می‌کردیم، بعد حکومت قانون دچار مشکل شد و زمانی هم فرار رسید که تحت تأثیر چپ‌ها کتاب‌هایی نوشته شد که در

آن‌ها ابراز می‌کردند که قانون، امری متعلق به پولدارهاست، دموکراسی مختص طبقه حاکم است و آنچنان این امور زیر سؤال قرار گرفته بودند که دوباره ما به آن جایی رسیدیم که همان شعارهای پیش از مشروطه را تکرار کنیم. بگوییم حکومت قانون این است، قانون عرفی این است و... یعنی باید دوباره این‌ها را از اول تعریف کنیم. پس واقعا هنوز در بحران قرار داریم، ولی باید توجه داشت که این نخبان جامعه هستند که این بحران‌ها را مورد تفسیر و تعبیر قرار می‌دهند و در گسترش آن می‌کوشند و من بر این اعتقاد ندارم که نگاه ما رونوشتی از واقعیت است. آدمی به اسم لوکاج در نخله چپ در قرن بیستم در مقابل این نگاه رونوشتی ایستاد و البته کانت هم مقابل چنین دیدگاهی می‌ایستد. با طرح مبحث شناخت پیشین و پسین. مثلا در شیمی اگر شما «فلوژستنی» هستید، می‌گویید: هر ماده‌ای دارای فلوژستن است که باعث سوختن آن می‌شود و وزنش را کم می‌کند، اما ناگهان آدمی به نام لاوروایه می‌آید و کل شیمی فلوژستن را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید همه این‌ها پرت است و در فضا - اکسیژن وجود دارد که در اثر سوخت اکسیژن با ماده ترکیب می‌شود و اتفاقا وزنش هم زیاد می‌شود و شما وارد یک پارادایم دیگری می‌شوید.

پس این پارادایم‌ها و این مقولات و مفاهیم و طبقه‌بندی‌ها را انسان است که می‌سازد؛ بنابراین در هر زمانی یک پارادایمی در بحران قرار می‌گیرد و به جایش پارادایم جدیدی جایگزین می‌شود. پس اگر زمانی امثال مارکسیست‌ها می‌گفتند که شناخت ما رونوشتی از واقعیت است و هر کس خلاف آن را بگوید کاذب است و باید او را کشت، الان دیگر این نظریات ابطال شده و به این نتیجه رسیده‌اند که با هر پارادایمی می‌توانیم بخش‌هایی از واقعیات را ببینیم و بخش‌هایی را نبینیم.

آیا این حال شما به جد، ابا دارید که تبیینی از واقعیات امروز ایران ارائه دهید، با این توجیه که به خاطر محدودیت پارادایم‌ها و شناخت نمی‌شود به طور دقیق واقعیات را تبیین کرد، اما فکر نمی‌کنید افراط در این نگاه هم به یک رویکرد آنارشیستی مبنی‌گرا بدل شود؟

ماهرویان: من معتقدم که ما پس از انقلاب ۵۷ دارای یک پدیده‌ای هستیم که این پدیده را با پدیده‌های مادی مانند طبقات و... نمی‌توانیم تبیینش کنیم. این بحث را من در سال ۵۷ با خیلی از سران چپ صورت می‌دادم، اصلا به آن توجه نمی‌کردند و من فکر می‌کردم که مدرنیته سطحی دوره پهلوی موجب واکنش شدید سنت شده است و واکنش آن هم این گونه بود و اهل سنت هم اتفاقا آن چنان کاری کردند که از درون آن‌ها افرادی بیرون آمدند که مورد احترام من هستند مانند جناب مجتهد شبستری و...

حالا صرف نظر از همه این‌ها باید بگویم که من مال نسل قدیم هستم. بسیاری از مسائل نسل جدید را اصلا درک نمی‌کنم که فکر می‌کنم همه این‌ها نیازمند مفاهیم و مقوله‌سازی‌های جدید هست و فکر می‌کنم دیگرانی مانند دکتر عاملی بیشتر صلاحیت این بحث را دارند